

نقش روایات نبوی در کاربرد «مهدی» در عصر حضور*

حامد منتظری مقدم^۱

چکیده

کاربرد «مهدی» بازتاب اندیشه مهدویت و برگرفته از روایات نبوی است. در نوشتار حاضر، بر پایه روش تحلیل تاریخی، در پاسخگویی به این مسئله که: «روایات نبوی در کاربرد مهدی در عصر حضور ائمه علیهم السلام، چه نقشی داشت»، دانسته شد: در روایات نبوی، مهدی در دو مفهوم انعکاس یافت: «هدایت شده» (لغوی) و «منجی» (اصطلاحی). این دو مفهوم، خاستگاهی برای کاربردهای دوگانه و متمایز مهدی در عصر حضور شد. در این میان، کاربرد لغوی، کمتر واکنش برانگیز بود. این کاربرد، گاهی به مفهوم اصطلاحی می آمیخت و به عدل گستری منجی، یادشده در روایات، اشاره داشت. همچنین دقیق نبودن شناخت کاربران از روایات، سبب می شد تا گاهی کاربرد مهدی صرفاً از سر امید - و نه، اعتقاد - باشد. روایات نبوی، بستر ساز کاربرد مهدی در قیام های شیعی بود. این کاربرد درباره محمد بن حنفیه در قیام مختار، لغوی بود و پس از وفات ابن حنفیه، به اصطلاحی تطور یافت. در قیام محمد بن عبدالله حسنی، هم مدعیان و هم منکران مهدویت وی، به روایات توجه داشتند. کاربرد مهدی درباره خلفا، ابزاری برای قداست و توأم با تحریف روایات بود. کاربرد مهدی درباره امام دوازدهم، در عصر حضور، با روایات نبوی و شرایط نقل آنها ارتباط تنگاتنگ داشت و پس از آن، به پایاترین کاربرد اصطلاحی و اعتقادی منجر شد.

واژگان کلیدی

روایات نبوی مهدویت، مفهوم شناسی مهدی، کاربرد مهدی، اندیشه مهدویت، امام دوازدهم.

مقدمه

«مهدی» در جایگاه مهم ترین لقب بازتاب دهنده اندیشه مهدویت، از روایات و آموزه های نبوی برگرفته شده و کاربردهای گونه گون داشته است. در نوشتار حاضر، مسئله اصلی این است: «روایات نبوی در کاربرد لقب مهدی در عصر حضور ائمه علیهم السلام، چه نقشی داشت (?)»، که در پاسخ، شکل گیری و تطور مهم ترین کاربردهای لقب مهدی در دوران یادشده و تأثیر پذیری آنها از روایات نبوی (اعم از روایات معتبر و منتسب) تبیین می شود.

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۴/۳

۱. عضو هیئت علمی و دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه قم، ایران
(hamedmontazeri49@gmail.com)

درباره پیشینه این پژوهش، می‌توان از این آثار یاد کرد: «مهدویت از دیدگاه اسماعیلیان و قمرطیان» نوشته علیرضا روحی میرآبادی (۱۳۸۵ ش: ش ۲۷، ۵۱-۹۲)، «بررسی گفتمان گرایش به مهدویت در جنبش کیسانیه» نوشته سیدعلاءالدین شاه‌رخ (۱۳۹۱ ش: ش ۲۳، ۹۱-۱۱۰)، «آموزه‌های مهدویت در کلام رسول خدا ﷺ» نوشته امیر غنوی (۱۳۹۱ ش: ش ۲۴، ۲۵-۴۴)، «گونه‌شناسی کارکردی مفهوم مهدویت با تکیه بر گزارشات تاریخی» نوشته مهدی فرمانیان و حامد قرائتی (۱۳۹۳ ش: ش ۳۰، ۱۴۷-۱۶۶)، «واکاوی ماهیت قیام محمد نفس زکیه»، نوشته فاطمه دوست قرین و حبیب زمانی محبوب (۱۳۹۳ ش: ش ۳۳، ۸۰-۱۰۲)؛ «درآمدی بر جوهره چیستی و چرایی مهدویت در زبیده» نوشته علی یزدانی احمدآبادی (۱۳۹۷ ش: ش ۴۵/۲، ۵۱۳-۵۳۸)، «فرایندشناسی تاریخی باورمندی مسلمانان به نام مهدی از آغاز تا پایان عصر حضور»، نوشته نعمت‌الله صفری فروشانی و رضا برادران (۱۴۰۰ ش: ش ۷۲، ۵-۲۸)؛ «تطور باور به مؤلفه‌های هویتی مهدی در میان شیعیان امامی تا پایان عصر حضور» نوشته رضا برادران (رساله دکتری، دانشگاه معارف اسلامی، دفاع: ۱۳۹۹/۱۱/۳).

این‌گونه آثار، دستاوردهای درخور توجهی در معرفی کاربردهای مهدی در فرقه‌ها و جریان‌های عصر حضور، نیز شناسایی روایات نبوی مهدویت، تحریف‌ها و ادعاهای دروغین، داشته‌اند. در این حال، در این آثار کاربردهای مهدی و روایات نبوی معمولاً در چهارچوب اندیشه کلامی «مهدویت» و بر پایه این انگاره شناسایی شده‌اند که کاربران، اولاً به اندیشه مزبور به تفصیل آگاه بوده؛ ثانیاً از سرِ اعتقاد، لقب مهدی را درباره اشخاص به کار برده و ادعا کرده‌اند. بر این اساس، نوشتار حاضر با رویکردی متمایز، آزمونی است برای انگاره‌ای دیگر؛ مبنی بر این که آگاهی کاربران به روایات نبوی و مفاهیم مهدی، به تفصیل و دقیق نبوده، نیز کاربردهای مهدی در مواردی، به دور از ادعا و اعتقاد، یا به هم آمیخته بوده است.

پژوهش حاضر شامل این مباحث است: ۱. مفاهیم و نخستین کاربردهای مهدی؛ ۲. کاربرد مهدی در برخی از قیام‌های شیعی؛ ۳. کاربرد مهدی درباره برخی از خلفای عباسی؛ ۴. کاربرد مهدی درباره امام دوازدهم. در سه مبحث نخست، کاربردهای مهدی در تمایز و آمیختگی مفاهیم و در دو سویه ادعا و امید و در مبحث پایانی، کاربرد آن در برونداد عصر حضور، بازشناسی و تحلیل تاریخی می‌شود.

مفاهیم و نخستین کاربردهای مهدی

واژه «مهدی»، در اصل، لغتی عربی به معنای «هدایت شده» است. این واژه در فرهنگ اسلامی در دو مفهوم متمایز به کار رفته است: یکم؛ لغوی و عام، به معنای هدایت شده (الهی)؛ دوم؛ اصطلاحی و خاص دربارهٔ مُنجی موعود (ابن اثیر، ۱۳۶۴: ج ۵، ۲۵۴؛ ابن منظور، ۱۴۱۶ق: ج ۱۵، ۳۵۴). در این میان، نقش روایات نبوی در شکل‌گیری مفهوم اصطلاحی مهدی، بسیار آشکار و شناخته شده است. بنابر روایتی مشهور - بلکه متواتر - در فریقین، رسول خدا ﷺ به ظهور مهدی و برپایی عدالتی فراگیر در جهان به وسیلهٔ او وعده و بشارت داد: «... یملاً الأرض قسطاً وعدلاً...» (ابوداود سجستانی، ۱۴۱۰ق: ج ۲، ۳۰۹؛ طبرانی، ۱۴۰۴ق: ج ۱۰، ۱۳۴؛ قاضی نعمان، بی تا: ج ۳، ۳۸۵؛ نعمانی، ۱۴۲۲ق: ۸۳-۸۴؛ صدوق، بی تا: ج ۴، ۱۷۷؛ همو، ۱۳۶۳: ۲۸۰، ۳۱۸، ۳۷۷). نیز باید دانست که شکل‌گیری و کاربرد مهدی به معنای لغوی و عام نیز کاملاً متأثر از روایات نبوی و دیگر معصومان (علیهم‌السلام) بود و این دو مفهوم، با این که در آغاز، به وضوح تمایز داشتند، با گذشت زمان، از سوی کاربران دچار آمیختگی و خلط شدند.

در شناخت روایات ناظر به مفهوم عام مهدی، گفتنی است که رسول خدا ﷺ، همهٔ امامان را مهدی و علی (علیه‌السلام) را «پدر» ایشان؛ أبوالأئمة المهدیین وصف کرد (صدوق، ۱۴۱۷ق: ۱۸۸). همچنین امام علی (علیه‌السلام) اذعان داشت که دوازده امام همگی مهدی‌اند (نعمانی، ۱۴۲۲ق: ۹۹) و در روایت امام صادق (علیه‌السلام)، در سلام بر امامان، ایشان با وصف مهدی معرفی شدند (ابن قولویه، ۱۴۱۷ق: ۴۳۸). در منابع اهل سنت نیز در دعا‌هایی منتسب به رسول خدا ﷺ، واژهٔ مهدی دربارهٔ برخی اشخاص - همچون ابوسلمه (مسلم، بی تا: ج ۳، ۳۸)، جریر بن عبدالله (بخاری، ۱۴۰۱ق: ج ۴، ۲۲) و معاویه (احمد بن حنبل، بی تا: ج ۴، ۲۱۶) - کاربرد یافت.

همسو با این روایات و متأثر از آنها، در کاربردهایی لغوی و عام، حسان بن ثابت در رثای پیامبر ﷺ، حضرت را مهدی نامید (ابن هشام، بی تا: ج ۲، ۶۶۹)، شیعیان کوفه در نامه به امام حسین (علیه‌السلام)، از او خواستند که به کوفه بیاید و امام و خلیفه و مهدی باشد (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق: ج ۵، ۲۸) و سلیمان بن صُرد، امیر توابعین، سیدالشهداء (علیه‌السلام) را مهدی و فرزند مهدی خواند (طبری، بی تا: ج ۵، ۵۸۹).

بنابر نقلی مشهور در اهل سنت، پیامبر ﷺ فرمود:

بر شماست عمل به سنت من و سنت خلفاء راشدین مهدیین (احمد بن حنبل، بی تا: ج ۴، ۱۲۶-۱۲۷؛ دارمی، ۱۳۴۹ق: ج ۱، ۴۵؛ ابن ماجه، بی تا: ج ۱، ۱۶).

محققان شیعی با تردید در اصالت این روایت، نهایتاً آن را ناظر به تأیید سنت امامان معصوم دانسته‌اند (امینی، ۱۳۹۷ق: ۵، ۳۱-۳۲، ج ۶، ۳۳۰؛ عسکری، ۱۴۱۰ق: ج ۲، ۲۳۳-۲۳۵). پیداست که در روایت مزبور، «مهدیین»، جمع «مهدی» به معنای عام و لغوی است (بستوی، ۱۴۲۰ق: ۲۶). شهرت این روایت در اهل سنت، باعث می‌شد تا برخی از کسانی که بر مسند خلافت تکیه زدند، مهدی خوانده شوند؛ چنان که یکی از خون‌خواهان خلیفه سوم، وی را «خلیفه‌ای هدایت‌شده»؛... خلیفه مهدیاً وصف کرد (منقری، ۱۳۸۲ق: ۲۰۰؛ طبری، بی‌تا: ج ۵، ۷). همچنین این سخن شگفت از مجاهد (۲۱-۱۰۴ق)، مفسر مشهور، نقل و چه بسا به او نسبت داده شد:

اگر معاویه را می‌دیدید، می‌گفتید که او مهدی است (ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ج ۸، ۱۳۵).

نیز در سروده‌ای از فرزدق (وفات: ۱۱۰ق) خطاب به ولید بن عبدالملک (حکومت: ۸۶-۹۶ق)، خود او و حاکمان اموی پیشتر از او و همچنین عثمان، «خلفای مهدیین» خوانده شدند؛... خلافت... هداة و مهدیین... (فرزدق، ۱۴۰۷ق: ۷۵) و در سروده‌هایی از وی و شاعر معاصرش، جریر بن عطیه (۲۸-۱۱۰ق)، عنوان مهدی درباره سلیمان بن عبدالملک (حکومت: ۹۶-۹۹ق)^۱، عمر بن عبدالعزیز (حکومت: ۹۹-۱۰۱ق)^۲ و هشام بن عبدالملک (حکومت: ۱۰۵-۱۲۵ق)^۳، به کار رفت. محتوای این نمونه‌ها با ادعای هدایت یافتگی، به روشنی گویای کاربرد مهدی عام و لغوی است. ادعای یادشده می‌توانست دست‌مایه تقدیس حاکمانی باشد که

۱. فرزدق در چندین سروده از سلیمان بن عبدالملک با وصف مهدی یاد کرد؛ همچون:

«در پیش روی تو مهدی است که خداوند به وسیله او، کسی را که از گمراهی بیمناک است، هدایت می‌کند»

فَارَئِ أَمَامَكَ الْمَهْدِي يَهْدِي بِهِ الرَّحْمَنُ مَن خَشِيَ الضَّلَالَ (فرزدق، ۱۴۰۷ق: ۴۴۶)؛

«خداوند دعای ما را اجابت کرد و با خلافت مهدی، ما را از سختی و مصیبت رها کنید»

فَأَجَابَ دَعْوَتَنَا وَ أَنْقَذَنَا بِخِلَافَةِ الْمَهْدِي مِنْ ضُرِّ هَمَانِ (۲۳۱).

جریر نیز درباره سلیمان سرود:

«شما می‌دانید که سلیمان مبارک، همان مهدی است که راه را روشن کرده است»

سَلِيمَانُ الْمُبَارَكِ قَدْ عَلِمْتُ هُوَ الْمَهْدِي قَدْ وَضَحَ السَّبِيلَ (صاوی، بی‌تا: ۴۳۲).

همچنین این شعر، بدون ذکر نام شاعر، درباره سلیمان است:

يَا أَيُّهَا الْخَلِيفَةُ الْمَهْدِي خَلِيفَةُ سَمَىٰ بِالنَّبِيِّ (ابن قتیبه دینوری، ۱۹۹۲م: ۳۶۰).

۲. جریر در بیتی از شعر خود که در مدح عمر بن عبدالعزیز سرود و برایش خواند و او را گریاند، ابن عبدالعزیز را بر سیرت مهدی،

نافرمان در برابر هوای نفس، اهل تهجد و شب‌زنده‌داری به شمار آورد:

أَنْتَ الْمُبَارَكُ وَالْمَهْدِي سِيرَتَهُ تَغْصِي الْهَوَىٰ وَ تَقُومُ اللَّيْلُ بِالسُّورِ (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۰ق: ج ۲، ۱۳۴)؛

بی‌هیقی، ۱۴۲۰ق: ۱۸۷).

۳. جریر در شعری که در مدح هشام بن عبدالملک سرود، او را مهدی و حاکمی هدایت‌شده خواند:

فَقُلْتُ لَهَا الْخَلِيفَةُ غَيْرُ شَكٍّ هُوَ الْمَهْدِي وَ الْحَكْمُ الرَّشِيدُ (صاوی، بی‌تا: ۱۴۷).

بیشترین شان به شدت دنیاگرا بودند (جعفریان، ۱۳۷۸: ج ۲، ۷۳۲). بنابر تحلیلی درست، در عصر اموی، به ویژه در دوره مروانی، به موازات دور شدن خلفا از دین گرایی، بر قدسی بودن خلافت بیش تر تأکید می شد (همان: ۷۲۶).

ناگفته نماند که در میان نمونه های مزبور، موارد به کار رفته در اواخر سده نخست هجری نسبتاً متعدد و فراوان، و این، تقریباً همزمان با کاربرد خاص مهدی درباره محمد بن حنفیه از سوی کیسانیه است که در ادامه نوشتار بیان خواهد شد.

در یک نمونه شایان توجه، فرزددق در مدح سلیمان بن عبدالملک به جهت برخورد وی با یکی از عوامل و نزدیکان حجاج ثقفی، به او لقب مهدی داد و مدعی شد که او تباهی را از دین زدود و در زمین، عدل را جایگزین جور کرد.^۱ سخن از برپایی عدل در زمین، به وضوح متأثر از روایات نبوی ناظر به مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف بود. در این حال، به نظر می رسد که چنین کاربردی را باید در فضای شاعرانه آن، دور از موعودانگاری باورمندانه و شاهی بر آمیختگی مفاهیم عام و خاص مهدی دانست.

ادعای مهدویت مصطلح درباره عمر بن عبدالعزیز (که در دوران خلافتش رویکرد عدالت گرایی داشت و به تعبیر برخی، «خلیفه ای راشد» به شمار آمد) (نک: ابوداود سجستانی، ۱۴۱۰ق: ج ۲، ۳۹۷)، با صراحت بیشتری مطرح شد و حتی در سخنی ساختگی و منتسب به محمد بن علی (گویا امام باقر علیه السلام)، او تنها مصداق مهدی دانسته شد (ابن سعد، ۱۴۱۰ق: ج ۵، ۲۵۶). ادعای مهدویت درباره او ریشه در گفتارهایی داشت که تداعی کننده و احیاناً «شبیهِ» برخی از روایت های نبوی بود. بنابر گزارشی، خلیفه دوم می گفت:

در میان فرزندان من، مردی خواهد بود که در چهره اش اثری هست و او عدل را در

۱. در مورد یادشده، فرزددق ابتدا سلیمان بن عبدالملک را این گونه ستود:

«اساس دین پس از تباهی، به وسیله مهدی بر مردم، آشکار، و انحراف و کجی آن برطرف شد»

فَأَصْبَحَ صُلْبُ الدِّينِ بَعْدَ التَّوَاتُهِ عَلَى النَّاسِ بِالْمَهْدِيِّ قَوْمَ مَائِلَه (فرزددق، ۱۴۰۷ق: ۴۳۸).

سپس در ادامه (پس از دو بیت)، به سبب یادشده در متن، چنین سرود:

«تو در زمین، عدل را به جای جور و همانند آن قرار دادی (گستراندی)؛ آن گاه که قدرت و تمکن یافتی»

جَعَلْتَ مَكَانَ الْجَوْرِ فِي الْأَرْضِ مِثْلَهُ مِنْ الْعَدْلِ إِذْ صَارَتْ إِلَيْكَ مُحَاصِلُهُ (همان: ۴۳۹).

همچنین فرزددق در شعری خطاب به هشام بن عبدالملک ادعا کرد:

«تو را چنین دیدم که عدل و روشنایی را در زمین گستراندی (!)، در حالی که از ستم و تاریکی پوشانده شده بود»:

رَأَيْتَكَ قَدْ مَلَأْتَ الْأَرْضَ عَدْلًا وَضَوَاءً وَهِيَ مُلْبَسَةُ الظَّلَامِ (همان: ۶۰۱)

در این حال، همو هنگامی که زندانی شد، در شعری دیگر، هشام را این گونه سرزنش کرد: «تو را چه شده است که مهر و رحمت را در زمین نمی گسترانی...؟»

و مَا لَكَ أَلَّا تَمْلَأَ الْأَرْضَ رَحْمَةً وَأَنْتَ ابْنُ مَرْوَانَ الْهَمَامِ وَهَاشِمٍ (همان: ۶۰۶).

زمین می‌گستراند(ابن قتیبه دینوری، ۱۹۹۲م: ۳۶۲).

اُمّ عاصم، مادر عمر بن عبدالعزیز و نواده خلیفه دوم، نیز از خلیفه، همان سخن را بدون ذکر وجود اثر در چهره، روایت کرد؛ به این بیان:

در میان فرزندان من، مردی خواهد بود که عدل را در زمین می‌گستراند(مقدسی، بی‌تا: ج ۶، ۴۵).

گفتار اخیر، به فرض صحت انتساب به خلیفه دوم، کاملاً به روایت مشهور نبوی درباره عدل گستری فرزندش (مهدی) شباهت داشت و زمینه مناسبی را برای ادعای مهدویت ابن عبدالعزیز فراهم می‌کرد.

همچنین به سبب منع نشر احادیث نبوی، شناخت عامه مسلمانان از روایات و اندیشه مهدویت دقیق نبود و بر پایه شناختی اجمالی، با مشاهده هر گونه عدالت‌ورزی، امید می‌بستند به این که مهدی ظهور کرده باشد و در زمین، عدل به جای ظلم گسترده شود. بر این اساس، با توجه به عدل‌ورزی عمر بن عبدالعزیز در دوران خلافتش (دست کم، در مقایسه با دیگر حاکمان اموی)، در بسیاری از مردم این دیدگاه؛ ... کثیر من الناس یقولون انه کان المهدی ... (همان)؛ بلکه امید و آرزو؛ ... ان کان فی هذه الامة مهدی فهو عمر بن عبدالعزیز ... (فسوی، ۱۴۰۱ق: ج ۱، ۶۱۳) شکل گرفت که او همان مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

گفتنی است که بنابر گزارشی از دوران پیش از خلافت عمر بن عبدالعزیز - به احتمال زیاد، در امارت وی در مدینه (۸۷-۹۳ق) - که هنوز حتی رفتارهای عدالت‌گرایانه از وی بروز نیافته بود، سعید بن مسیب (وفات: سال ۹۴ق) شخصی را که خواستار شناخت مهدی بود، به او رهنمون شد و بر وجود نشان «شکستگی پیشانی» در او تأکید کرد (ابن سعد، ۱۴۱۰ق: ج ۵، ۲۵۶). این در حالی است که در گزارشی دیگر از همان دوران، از اصْبَغ، برادر عمر بن عبدالعزیز، که آگاه به اخبار به شمار آمده، نقل شده است که با مشاهده اثر شکستگی در چهره برادر، تکبیرگویان و بدون اشاره به مهدویت وی، گفت: «او، اَشْج (پیشانی شکسته) (ابن منظور، ۱۴۱۶ق: ج ۲، ۳۰۴، ماده شجج) بنی مروان است که به مُلک خواهد رسید» (ابن قتیبه دینوری، ۱۹۹۲م: ۳۶۲). به نظر می‌رسد که «شکستگی پیشانی» در اصل، نشان واقعی یا ادعایی «ملک» بود و به اشتباه، نشان «مهدویت» به شمار آمد. تردید در واقعی یا ادعایی بودن این نشان، از آن رو است که در مواردی، رسول خدا صلی الله علیه و آله به وقوع مُلک برخی از افراد در آینده، گاه همراه با ذکر برخی از ویژگی‌ها و نشانه‌ها، خبر(غیبی) می‌داد؛ اما گاهی نیز روایاتی با همین

مضامین، جعل و ادعا می‌شد؛ چنان‌که در روایتی منسوب به پیامبر ﷺ، مراحل برای حکم‌رانی در امت اسلام پیشگویی شد که پس از مُلک سرکش، به خلافت نبوت‌گونه پایان می‌یافت؛ شگفت آن‌که با نقل این روایت برای عمر بن عبدالعزیز، آرزو شد که فرمانروایی وی، همین‌گونه پایانی باشد (احمد بن حنبل، بی‌تا: ج ۴، ۲۷۳؛ منتظری مقدم، ۱۳۹۱: ۳۸۵-۳۸۹).

گفتنی است که کاربردهای لقب مهدی درباره حاکمان اموی، بیشتر لغوی و عام بود. لذا در مقایسه با کاربرد اصطلاحی منجی، کمتر واکنشی را برمی‌انگیخت، و این، تمایزی مهم میان این دو کاربرد بود. بر این اساس، بر پایه گزارش‌هایی، کاربرد مهدی اصطلاحی درباره برخی از حاکمان، با انکار افراد آشنا با روایات مواجه شد؛ چنان‌که بنابر گزارشی، ابویحیی نامی به این پرسش که آیا سلیمان بن عبدالملک همان «مهدی یادشده (در روایات)» است، به صراحت، هم مهدی بودن وی و هم حتی شباهتش را به مهدی منکر شد (ابن ابی‌شیبۀ، ۱۴۰۹ق، ج ۸، ۶۷۹). همچنین طاوس بن کیسان یمانی (۳۳-۱۰۶ق) در پاسخ به این پرسش که آیا، ابن عبدالعزیز همان مهدی است (؟)، مهدی بودن وی را صریحاً انکار و استدلال کرد که مهدی، عدل را به کمال خواهد رسانید؛ اما ابن عبدالعزیز چنین نخواهد (تواند) کرد (مقدسی، بی‌تا: ج ۲، ۱۸۲). پیداست که این استدلال، ناظر به عدل‌گستری جهانی از سوی مهدی موعود ﷺ در روایات نبوی است؛ البته بر پایه گزارشی دیگر، طاوس پاسخ داد:

... هو مهدی ولیس به... (ابن عساکر، ۱۴۱۷ق: ج ۴۵، ۱۸۹؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۷، ۱۹۷؛ ابن ابی‌شیبۀ، ۱۴۰۹ق: ج ۸، ۶۷۹)؛
او، مهدی هست و نیست ...

در سخن اخیر، گویا او مهدی بودن ابن عبدالعزیز را به معنای عام، تأیید؛ اما به معنای خاص انکار کرد.

در این‌جا باید یادآور شد که برخی از حاکمان اموی، «قائم» نیز خوانده شدند (فرزدق، ۱۴۰۷ق: ۲۴۷ و ۵۸۵). این عنوان، آشکارا برگرفته از «قیام» (خروج) برای عدل‌گستری در زمین، مهم‌ترین مسئولیت مهدی بود که در احادیث نبوی اهل سنت نیز بازتاب داشت: ... حتی «يقوم» المهدی (ابن حماد، ۱۴۱۴ق: ۱۲۵)؛ «يخرج» رجل... (ابن ابی‌شیبۀ، ۱۴۰۹ق: ج ۸، ۶۷۸). در این باره باید دانست که شرایط دشوار شیعیان و شدت انتظار آنان برای ستم‌زدایی از زمین، سبب می‌شد تا ایشان درباره منجی، احتمالاً بیش از عنوان مهدی، از لقب قائم بهره گیرند. نویسنده‌ای مدعی است: یک «شیعیان همیشه انتظار داشتند هر امامی

همان قائم آل محمد باشد» (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۷۴؛ دو) «پیش از غیبت، شیعیان امامی معمولاً از منجی موعود با لقب قائم یاد می‌کردند و لقب مهدی در اهل سنت شایع بود» (همان: ۱۷۳-۱۷۵). درباره ادعای نخست باید دانست که لقب قائم؛ همچون مهدی، دو کاربرد عام و خاص داشت: عام درباره تمامی امامان؛ مانند سخن امام صادق (ع): «همه ما قائم به امر خداوند هستیم...» (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱، ۵۳۶)؛ خاص درباره منجی؛ مانند سخن امام باقر (ع): «هنگامی که قائم اهل بیت قیام کند... با مردم، به عدالت رفتار می‌کند» (نعمانی، ۱۴۲۲ق: ۲۴۲-۲۴۳). شیعیان امید داشتند که امام زمانه‌شان، قائم منجی باشد، نیز آگاهی‌شان از مهدویت دقیق نبود و زمینه‌ساز خلط میان مفاهیم دوگانه القاب مزبور می‌شد؛ البته برخی متوجه این تفاوت بودند؛ چنان‌که از امام باقر (ع)، پیاپی سؤال شد که آیا شما «قائم»، «مهدی» و «منجی موعود» هستید؟ امام در پاسخ، خود را قائم و مهدی (عام) دانست؛ اما منجی موعود، نه (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱، ۵۳۶)؛ اما درباره ادعای دوم، با اذعان به استفاده همه مسلمانان از لقب مهدی، باید بر کاربرد گسترده آن در گروه‌های مختلف شیعی (کیسانیان، اسماعیلیان و حتی عباسیان که پیشینه شیعی داشتند) تأکید کرد که خود، بیانگر اصالت آن در فرهنگ و اندیشه شیعی است.

کاربرد مهدی در برخی از قیام‌های شیعی

گذشت که بنا بر روایتی متواتر از رسول خدا (ص)، با ظهور و قیام مهدی، عدالت در جهان - گسترده خواهد شد. روایت یاد شده می‌توانست این بستر را فراهم کند که در قیام‌های شیعی که عمدتاً داعیه برپایی عدالت داشتند، سخن از مهدی به میان آید؛ البته افزون بر این، کاربرد مهدی متأثر از عواملی همچون: ویژگی‌ها و نام‌ونشان‌های بیان شده در روایات، میزان آگاهی کاربران به روایات، روند حوادث و از همه مهم‌تر، هدف و رویکرد اصلی قیام بود. در ادامه، کاربرد مهدی در قیام مختار ثقفی و قیام محمد بن عبدالله (نفس زکیه) با توجه به نقش روایات نبوی، تحلیل می‌شود. در این تحلیل، بر دو نکته مهم تأکید می‌شود: نخست، خلط و آمیختگی و در نهایت، تطور کاربرد مهدی در مفاهیم عام و خاص؛ دوم، کاربرد مهدی از سر امید و آرزو - و نه اعتقاد و نه حتی ادعا - در مفهوم خاص منجی.

الف) قیام مختار ثقفی

در برخی از منابع فرقه‌شناسی، از فرقه به احتمال زیاد، موهوم مختاریه نام برده و در شناسایی اعتقادات این فرقه؛ از جمله گفته شده است که ایشان، محمد بن حنفیه فرزند

امیرمؤمنان علیه السلام را امام و «مهدی» می‌دانستند که مختار ثقفی به فرمان او قیام کرد (نوبختی، ۱۳۵۵ق: ۲۶-۲۷؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۶). در ارزیابی اجمالی، باید اذعان داشت که این سخن، غیردقیق و موهم کاربرد مهدی مصطلح در قیام مختار است. این در حالی است که واژه مهدی درباره محمدبن حنفیه در قیام مختار (سال‌های ۶۶-۶۷ق) و موقعیت‌های مرتبط با آن، در مفهوم لغوی و عام به کار می‌رفت و گاهی نیز به مفهوم اصطلاحی و خاص می‌آمیخت؛ سپس با گذشت زمان تطور یافت و به نخستین مهدی‌انگاری مصطلح و آشکارانجامید.

بنابر گزارشی، پیروان محمدبن حنفیه به وی، با عنوان مهدی سلام می‌دادند. پس او از آنان خواست که به وی، به نامش محمد یا کنیه‌اش ابوالقاسم و بدون عنوان مهدی سلام دهند و در این حال، خود را مهدی و هدایت‌کننده به راه راست و خیر، و هم‌نام و هم‌کنیه با پیامبر شناساند (ابن سعد، ۱۴۱۰ق: ج ۵، ۷۰). در سخنان یادشده (منتسب به محمدبن حنفیه)، خلط میان مفاهیم عام و خاص مهدی آشکار است. از سویی سخن از «هم‌نام و هم‌کنیه بودن با پیامبر صلی الله علیه و آله»، ناظر به برخی از ویژگی‌های شناخته‌شده از روایات نبوی درباره مهدی اصطلاحی است و به موازات آن، می‌تواند اشاره‌ای از سوی گوینده، به امید و آرزوی مهدی بودن (یا مهدی شدن) باشد؛ گرچه هیچ ادعای صریحی در این باره به شمار نمی‌آید. از دیگر سوی، تأکید بر هدایت‌گری به راه راست و خیر، به وضوح بیانگر مفهوم عام و لغوی مهدی است؛ البته در این میان، منع از خطاب شدن به مهدی، بسیار مهم است که بر پرهیز از مصداق شدن برای مهدی در هر دو مفهوم عام و خاص آن، دلالت دارد.

افزون بر این، باید دانست که محمدبن حنفیه در نقل روایاتی درباره مهدی از رسول خدا صلی الله علیه و آله: «المهدی منا أهل البيت...» (ابن ابی شیبۀ، ۱۴۰۹ق: ج ۸، ۶۷۸؛ احمدبن حنبل، بی‌تا: ج ۱، ۸۴؛ ابن ماجه، بی‌تا: ج ۲، ۱۳۶۷) و امیرمؤمنان علی علیه السلام: «... یخرج فی آخر الزمان...» (حاکم نیشابوری، بی‌تا: ج ۴، ۵۵۴؛ مقدسی، ۱۳۹۹ق: ۵۹)، هیچ ادعایی درباره خود نداشت.

در قیام مختار نیز واژه «مهدی» درباره محمدبن حنفیه در مفهوم عام و لغوی، در نقش حمایت‌کننده (جعفریان، ۱۳۷۸: ج ۲، ۷۳۱-۷۳۲) و اعتمادساز به کار رفت (طبری، بی‌تا: ج ۶، ۱۳-۱۴)؛ چنان‌که کاربرد مهدی درباره محمدبن حنفیه بیشتر در مراسلات و نامه‌نگاری‌های مرتبط با قیام بود (همان: ۱۶، ۶۲، ۷۶) و گویا نخستین بار، آن را یکی از فعالان قیام، به نام عبدالرحمن بن شریح شَبامی بر زبان آورد (بلاذری، ۱۴۱۷ق: ج ۶، ۳۸۴-۳۸۵؛ طبری، بی‌تا: ج ۶، ۱۲-۱۴) و هرگز انعکاس‌دهنده مهدویت اصطلاحی در جایگاه یک پیوست اعتقادی برای

قیام نبود. همچنین مفاد بیعت با مختار «دعوت به قرآن و سنت نبوی، خون‌خواهی اهل بیت (علیهم‌السلام) و دفاع از ضعیفان» بود (طبری، بی‌تا: ج ۶، ۱۳) و در آن، به امام و مهدی بودن محمدبن حنفیه حتی اشاره‌ای نشد. افزون بر این، سندی در دست نیست که نشان دهد مختار در قیام خود، قصد داشت حکومتی فراگیر و عدالت‌گستر در زمین (که در روایات نبوی برای مهدی موعود شناخته شده)، به نام محمدبن حنفیه تشکیل دهد؛ بلکه هدف اصلی او، خون‌خواهی امام حسین (علیه‌السلام) بود که برای تحقق آن، تأسیس امارتی شیعی را ضروری و حمایت محمدبن حنفیه را (به نیابت از اهل بیت (علیهم‌السلام)) کافی می‌دانست.

در واقع، در قیام مختار (که در سال ۶۷ق با کشته شدن او پایان یافت)، کاربرد مهدی درباره محمدبن حنفیه، نمی‌توانست به معنای خاص منجی و مبتنی بر مهدویت مصطلح و ادعا شده در فرقه کیسانیه؛ ... آن محمدبن الحنفیه حی لم یمت ... و هو عندهم الإمام المنتظر الذی بشر به النبی أنه یملأ الأرض عدلاً و قسطاً... (نوبختی، ۱۳۵۵ق: ۲۹؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۳۵-۳۶) باشد؛ بلکه این ادعا، پس از وفات محمدبن حنفیه (سال ۸۱ق)، با این پندار که وی نمرده و غایب است و پس از ظهور، عدل را در زمین می‌گستراند، مطرح شد (تستری، ۱۴۲۲ق: ج ۱۰، ۱۴)؛ البته می‌توان کاربرد عام مهدی را در قیام مختار زمینه‌ساز این کاربرد خاص دانست و تطور آن را پذیرفت.

ب) قیام محمدبن عبدالله حسنی

ادعای مهدویت محمدبن عبدالله (نفس زکیه) از سادات حسنی که منتهی به قیام وی در سال ۱۴۵ق شد، نمونه‌ای برجسته و کاملاً متأثر از روایات نبوی و بعضاً مشابهات روایی بود. ابوالفرج اصفهانی در این باره نوشته است:

خانواده‌اش او را مهدی می‌نامیدند و بر این باور بودند که وی، همان مهدی موعود در روایت [نبوی] است و عالمان آل ابی‌طالب او را نفس زکیه که در احجار زیت کشته می‌شود، می‌انگاشتند... هیچ کس شک نکرد که او همان مهدی است و عنوان مهدی برای او، میان همگان شهرت یافت... (ابوالفرج اصفهانی، بی‌تا «ب»: ۲۰۷).

اصفهانی در دو بخش پیاپی، گزارش‌هایی شایان توجه را در بیان «نام‌گذاری محمدبن عبدالله به مهدی» و «انکار آن نام‌گذاری» (همان: ۲۱۰-۲۲۷)، روایت کرده؛ از سویی از این‌که وی از کودکی مهدی خوانده می‌شد (همان: ۲۱۲)، نیز از رفتار تعظیم‌آمیز منصور عباسی با او و تأکیدش بر این‌که «این... مهدی ما اهل بیت است» (همان: ۱۸۷، ۲۱۲-۲۱۳)،

سخن رانده، از دیگر سوی، گزارش کرده است که ابوجعفر(منصور)، (به احتمال زیاد، پس از تصاحب قدرت از سوی عباسیان) یکی از موالی اش را مأمور کرد تا سخنان محمد را بشنود و برای او نقل کند، پس هنگامی که برایش نقل کرد که او، خود را مهدی می داند، آن را سخنی کذب و مهدی را پسر خویش دانست (همان: ۲۱۲).

عبدالله پدر محمد، نقش مهمی در شهرت یافتن فرزندش به «مهدی» داشت. یک بار در عصر اموی، در جلسه ای پنهانی در آبواء (نزدیک مدینه)، با حضور جماعتی از بنی هاشم، عبدالله از حاضران خواست که با فرزندش محمد، به عنوان مهدی بیعت کنند؛ اما امام صادق (علیه السلام) که با وجود اکراه عبدالله، به آن جلسه دعوت شده بود، مهدویت او را به صراحت نفی کرد؛ در این حال، قیام او را بدون ادعای مهدویت و بر پایه امر به معروف و نهی از منکر، روا دانست (مفید، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ۱۹۲).

همچنین عبدالله، فرزندش محمد را «نفس زکیه» می خواند (بلاذری، ۱۴۱۷ق: ج ۳، ۳۰۶). از رسول خدا ﷺ روایت است:

تقتل بأحجار الزيت من ولدی نفس الزکیة (ابن عنبه، ۱۳۸۰ق: ۱۰۵)؛
نفس زکیه از فرزندان من در احجاز الزيت کشته خواهد شد

به احتمال، کوشش برای تطبیق کشته شدن محمد بن عبدالله حسنی با روایتی نبوی، با هدف تقدیس وی و پس از کشته شدنش بود؛ البته در این روایت سخنی از قیام مهدی نیست. با وجود این، قتل نفس زکیه در روایاتی از ائمه (علیهم السلام) همچون: من المحتوم الذی لابد أن یكون من قبل قیام القائم... قتل النفس الزکیة... (نعمانی، ۱۴۲۲ق: ۲۷۲) - و سخنانی از اصحاب - مانند: عن عمار بن یاسر... إذا قتل النفس الزکیة... (ابن حماد، ۱۴۱۴ق: ۲۰۹)^۱ از علائم ظهور مهدی شناخته شده است (صادقی، ۱۳۸۹: ۱۲۵-۱۵۸).

بر پایه شواهد تاریخی، هم کسانی که محمد بن عبدالله بن الحسن را مهدی می انگاشتند و هم کسانی که مهدویت او را انکار می کردند، به روایات نقل شده از رسول خدا ﷺ نظر داشتند.

۱. نمونه ای دیگر: ... مجاهد قال: حدثنی فلان رجل من أصحاب النبی: أن المهدی لا یرجى حتی تقتل النفس الزکیة... وهو یملأ الأرض قسطاً وعدلاً... وتنعم «أمتی» فی ولايته... (ابن ابی شیبة، ۱۴۰۹ق: ج ۸، ۶۷۹)؛ البته با توجه به عبارت «أمتی» در پایان سخن یاد شده، محتمل است در اصل، حدیثی نبوی باشد. همچنین محتمل است که منظور از «فلان رجل من أصحاب النبی ﷺ» در آغاز، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) باشد که راوی نتوانسته است به نام وی تصریح کند. گفتنی است که در عصر اموی، عالمان و محدثان از ذکر نام علی (علیه السلام) بیم داشتند و از عبارات کنایی استفاده می کردند (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷ق: ج ۱۳، ۲۱۹).

این روایات بعضاً مشهور؛ اما نامعتبر و گاهی حتی سخنی از یک صحابی و مشتبه به روایت بود.

از آن جا که گویا محمد بن عبدالله بن الحسن لکنت زبان داشت (طبری، بی تا: ج ۷، ۵۶۳)، در سخنی منتسب به ابوهریره - و نه، رسول خدا ﷺ - گفته شد: مهدی نامش محمد بن عبدالله و دارای لکنت زبان است (ابوالفرج اصفهانی، بی تا «ب»: ۲۱۴).

در این سخن، درباره مهدی دو ادعا مطرح شد: یک) نام محمد بن عبدالله؛ دو) کندزبانی. ادعای دوم بی پایه (بستوی، ۱۴۲۰ق: ۱۵۰) و در اصل، توجیه کندزبانی او بود و تأثیری در پذیرش مهدویتش نداشت؛ اما ادعای نخست در مهدویت وی بسیار مؤثر بود و مضمون آن به رسول خدا ﷺ نسبت داده شد (قاضی نعمان، بی تا: ج ۳، ۳۲۲؛ ابوالفرج اصفهانی، بی تا «ب»: ۲۱۶).

بر پایه روایات بسیار مشهور - بلکه متواتر - در فریقین، مهدی، همان رسول خدا ﷺ است؛ ... اسمی اسمی ... (منابع شیعی: صدوق، ۱۳۶۳: ۲۸۶-۲۸۷؛ خزاز قمی، ۱۴۰۱ق: ۶۷؛ مفید، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ۳۴۰. منابع اهل سنت: احمد بن حنبل، بی تا: ج ۱، ۳۷۶؛ ترمذی، ۱۴۰۳ق: ج ۳، ۳۴۳؛ طبرانی، ۱۴۰۴ق: ج ۱۰، ۱۳۳-۱۳۴، ۱۳۷). در این حال، در برخی روایات (بیشتر از اهل سنت)، نام پدر مهدی نیز مانند پدر پیامبر ﷺ، عبدالله است؛ ... واسم أبیه اسم أبی... (ابن حماد، ۱۴۱۴ق: ۲۲۷؛ ابن ابی شیبّه، ۱۴۰۹ق: ج ۸، ۶۷۸؛ ابوداود سجستانی، ۱۴۱۰ق: ج ۲، ۳۰۹).

شیعیان اثناعشری که مهدی را دوازدهمین امام و فرزند امام حسن عسکری (ع) می دانند، بر این باورند که سخن از همانمی پدر مهدی با پدر پیامبر ﷺ، اصالت نداشته و افزوده بر روایات است (اربلی، بی تا: ج ۳، ۲۷۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۵۱، ۸۶؛ بحرانی، ۱۴۲۱ق: ج ۷، ۱۰۷. همچنین از اهل سنت: گنجی، ۱۳۶۲: ۴۸۳). به احتمال زیاد، این افزوده در اواسط قرن دوم هجری، ابتدا از سوی مدعیان مهدویت محمد بن عبدالله بن الحسن مطرح شد (گروه نویسندگان، ۱۴۱۱ق: ج ۱، ۱۷۸-۱۷۹؛ صادقی، ۱۳۸۹: ۷۱)، سپس درباره مهدی، سومین خلیفه عباسی، که او نیز نامش محمد و نام پدرش عبدالله بود، تداوم یافت (ابوالفرج اصفهانی، بی تا «الف»: ج ۱۳، ۱۹۲-۱۹۳ و ۲۱۳).

این موضوع در گفت و گوی امام صادق (ع) و فردی به نام یزید بن ابی حازم نیز مطرح شد. ابن ابی حازم برای امام نقل کرد که از کوفه تا مدینه، با مردی همسفر بود که

محمد بن عبدالله بن الحسن را به سبب نام خود و نام پدرش، مهدی می‌انگاشت؛ البته خود، ادعای آن مرد را این‌گونه رد کرده بود: «اگر (صرفاً) نام‌ها را معیار قرار دهی، مهدی، این محمد بن عبدالله بن علی (بن الحسین) در میان فرزندان حسین است». پس آن مرد از سرِ انکار گفته بود: «مادر این (نواده حسین)، کنیز است و مادر آن (نواده حسن)، آزاده». ابن ابی حازم نزد امام اذعان کرد که در برابر این سخن، پاسخی نداشت، پس امام به او فرمود: «آیا ندانسته‌اید که قائم کنیززاده است؟!» (نعمانی، ۱۴۲۲ق: ۲۳۵). این گزارش، گواه آشکار بر توجه به روایات در مسئله مهدویت و بروز خطا به سبب روشن نبودن ابعاد آن و در نهایت، نقش هدایت‌گر امام است.

شواهد نشان می‌دهد که برخی در پذیرش مهدویت محمد بن عبدالله بن الحسن به روایات نبوی استناد کردند؛ اما در پایان به اشتباه خود پی بردند. پس از شکست جنبش وی، در میان بازداشت‌شدگان از یارانش، محمد بن عجلان و عبدالله بن جعفر بن عبدالرحمن، که در زمره فقهای مدینه به شمار آمده‌اند، از سوی جعفر بن سلیمان، امیر عباسی شهر مدینه، به شدت بازخواست شدند. ابن عجلان، خود پاسخی به امیر نداد؛ اما برخی وساطت کردند و گفتند: «او فقیه و عابد اهل مدینه است که امر بر او مشتبه شده و پنداشته که این محمد، همان مهدی است که درباره‌اش "روایت" است» (ابوالفرج اصفهانی، بی‌تا: «ب»: ۲۵۴)؛ اما ابن جعفر خود پاسخ داد: «من در قیام محمد بن عبدالله همراه شدم؛ در حالی که شک نداشتم که او همان مهدی است که بر ما "روایت" شده است، و پیوسته بر این باور بودم تا این‌که دیدم کشته شد و پس از آن، هیچ کس را نفریتم» (همان: ۲۵۶). پیداست که در این موارد اصطلاح «روایت»، ناظر به روایت نبوی است.

همچنین منکران مهدویت محمد بن عبدالله بن الحسن به روایات نبوی استناد می‌جستند؛ چنان‌که برخی با تکیه بر این سخن عبدالله که فرزندش، محمد، هنگامی که قیام کند، کشته خواهد شد، اقدام او را تخطئه کردند (همان: ۲۱۷)، و عمرو بن عبید از سرِ انکار پرسید: «چگونه او مهدی است، در حالی که کشته می‌شود؟!» (همان: ۲۱۸). به احتمال زیاد، این انکار بدان سبب بود که بر پایه احادیث پیامبر ﷺ، مهدی شخصی است که قیامش به پیروزی و گستراندن عدل در زمین می‌انجامد.

مروان بن محمد، آخرین خلیفه اموی، نیز با استناد به این‌که مادر مهدی، «اُم ولد» (کنیزی که «مادر فرزند» شده) است، مهدی بودن محمد بن عبدالله بن الحسن را انکار می‌کرد (همان: ۲۱۹ و ۲۲۸-۲۲۹). کمی پیشتر در روایتی از امام صادق علیه السلام نیز به کنیززادگی مهدی تصریح

شد.

نکته مهم - که کمتر بدان توجه شده - این است که سخن از مهدویت محمد نفس زکیه، گاه نه از سر جزم و اعتقاد؛ بلکه با این امید (رجاء) و آرزو بود که وی همان مهدی موعود و یادشده در روایات نبوی باشد؛ چنان که بنا به گزارشی، «خاندان محمد» (گروهی از سادات)، با استناد به روایت از پیامبر ﷺ، نام مهدی را محمد بن عبدالله می دانستند و پس از ولادت محمد بن عبدالله بن الحسن آرزومند و امیدوار شدند که او همان مهدی باشد؛ ... فأمْلوه و رجوه... (همان: ۲۱۶). همچنین یکی از پیروان او، در سروده اش تصریح کرد که ایشان امیدوارند که وی، امام احیاکننده قرآن و عدالت گستر باشد؛ إنا لَنرجو... (همان: ۲۱۵).

کاربرد مهدی درباره برخی از خلفای عباسی

پیشتر کاربرد مهدی در مفهوم لغوی و عام درباره شماری از خلفای اموی شناخته شد. اکنون باید دانست که عنوان مهدی درباره برخی از خلفای عباسی در هر دو مفهوم لغوی (هدایت شده) - مانند: سروده ابوالعتاهیه خطاب به هارون عباسی: ... تدعی رشیدا و مهدیا (طبری، بی تا: ج ۸، ۳۰۹) و سروده مروان بن سلیمان در وصف موسی و هارون، فرزندان مهدی عباسی: ... من ولد المهدی مهدیان (ابوالفرج اصفهانی، بی تا «الف»: ج ۱۳، ۹۸) - و اصطلاحی (مُنْجی)، از سوی خود و یا وابستگان شان، ادعا شد. عنوان مهدی، ابزاری برای قداست بخشیدن به خلافت بود و در این میان، نقش روایات نبوی بسیار مهم و برای جعل - کنندگان و سوسه انگیز بود.

منصور عباسی که خود در عصر اموی با محمد بن عبدالله حسنی بیعت کرده (ابوالفرج اصفهانی بی تا «ب»: ۲۲۷) و او را مهدی انگاشته بود (همان: ۱۸۷، ۲۱۲-۲۱۳)، در خلافتش، از یک سو جنبش وی را به شدت سرکوب کرد (سال ۱۴۵ ق)، و از سوی دیگر فرزند خویش را که محمد نام داشت، «مهدی» خواند؛ البته نام منصور نیز عبدالله بود و این ادعا تکرار شد که مهدی، محمد بن عبدالله است. بنابر گزارشی مهم، منصور در بیعت گرفتن برای ولیعهدی فرزندش با عنوان مهدی، مجلسی ترتیب داد که در آن، مُطیع بن ایاس از رسول خدا ﷺ این روایت را جعل کرد: «مهدی از ما، "محمد بن عبدالله" است ... او زمین را آکنده از عدل خواهد کرد...». ابن ایاس بی درنگ برادر خلیفه، عباس بن محمد، را بر این روایت گواه گرفت و او نیز بر آن صحنه گذاشت؛ اما بعداً آن را تکذیب و اعتراف کرد که از روی ترس گواهی داده است (ابوالفرج اصفهانی، بی تا «الف»: ج ۱۳، ۱۹۲-۱۹۳). بی تردید، این روایت جعلی در تثبیت

عنوان مهدی برای سومین خلیفه عباسی تأثیر فراوان داشت؛ چنان که او همواره سپاسگزار ابن ایاس بود (همان: ۲۱۳).

منصور هنگامی که از اسماعیل بن عبدالله قسری سخنی دال بر اعتقاد به موعود بودن فرزندش محمد، شنید، او را به امارت موصل گماشت (ازدی، ۱۴۲۷ق: ج ۱، ۴۲۹). با وجود این، خود در گفت و گویی محرمانه (با مسلم بن قتیبه)، ضمن انکار مهدویت محمد بن عبدالله - بن الحسن، اذعان داشت که محمد فرزند او نیز مهدی یاد شده در روایت نبوی نیست و او به مهدویت وی (صرفاً) فال نیک زده و تبرک جسته است؛ ... و ابی و الله ما هو بالمهدی الذی جاءت به الروایة و لکنی تیمنت به و تفاءلت به ... (ابوالفرج اصفهانی، بی تا: ب: ۲۱۸).

در خلافت عباسی، در موضوع مهدویت، روایات دیگری نیز به رسول خدا ﷺ نسبت داده شد (فقهی زاده و صادقی، ۱۳۹۳: ۱۳۵-۱۶۴). در روایتی از عنوان های «سَفَّاح»، «منصور» و «مهدی»، یاد، و تأکید شد که از «ما» (اهل بیت) هستند. این روایت در منابع اهل سنت، به شکل حدیث نبوی (بغدادی، ۱۴۱۷ق: ج ۱، ۸۴؛ ابن عساکر، ۱۴۱۷ق: ج ۳۲، ۲۸۰) و سخنی از عبدالله بن عباس (ابن ابی شیبۀ، ۱۴۰۹ق: ج ۸، ۶۷۸)، گزارش، و گاه تأیید (نک: ذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۷، ۸۴؛ حاکم نیشابوری، بی تا: ج ۴، ۵۱۴) و گاه تضعیف (بستوی، ۱۴۲۰ق: ۵۴-۵۷) شد. در این روایت، ترتیب دقیق عنوان ها و انطباق بر سه خلیفه نخست عباسی، به شدت از اعتماد به آن می کاهد و احتمال جعلی بودنش را تقویت می کند.

گونه ای متفاوت از این روایت (شامل قائم و منصور) در متون شیعه امامی گزارش شده است (مفید، ۱۴۱۳ق: ج ۱، ۳۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۳۷، ۴۸). همچنین در نقلی دیگر، با افزودن «قائم» و تقدیم آن بر سه عنوان منصور، سفاح و مهدی، هر یک، با کارکردی خاص معرفی شدند و درباره قائم، ادعا شد که او بدون خونریزی به خلافت خواهد رسید (بغدادی، ۱۴۱۷ق: ج ۹، ۴۰۷؛ ابن عساکر، ۱۴۱۷ق: ج ۳۲، ۳۰۲؛ تضعیف این روایت: ذهبی، ۱۳۸۲ق: ج ۳، ۴۹۸). این ادعا، قیام و خروج ستم ستیزانه موعود را که مبتنی بر احادیث نبوی بود، آشکارا تحریف و دگرگون می کرد. گویا نقل یاد شده در خلافت قائم عباسی (۴۲۲-۴۶۷ق)، با اقتباس از موارد مشابه و احیاناً اصیل، ساخته و پرداخته شد؛ چنان که این نقل را خطیب بغدادی (۳۹۲-۴۶۳ق) در شرح حال خلیفه معاصرش، قائم عباسی، آورده و در تطبیق عنوان «قائم» بر وی، خلافتش را تا سال ۴۵۰ق. هموار و پایدار (دور از خونریزی) دانسته است (بغدادی، ۱۴۱۷ق: ج ۹، ۴۰۷-۴۱۰). ناگفته نماند که تحریف قیام مهدی با ادعای مبرا بودن او از خونریزی، پیشینه ای دراز داشت. بشیر بن ابی آراکه در گفت و گو با امام باقر (ع)، از

همسفر بودن خویش در راه کوفه تا مدینه با یکی از مُرَجئه و باور ایشان به این که مهدی در قیام خود، خونی را نخواهد ریخت و همه امور برایش آسان و هموار خواهد شد، سخن گفت؛ البته امام چنین باوری را خطا شمرد و تأکید فرمود که اگر چنین بود، باید امور بر رسول خدا ﷺ نیز آسان و هموار می شد (نعمانی، ۱۴۲۲ق: ۲۹۳-۲۹۵).

کاربرد مهدی درباره امام دوازدهم

کاربرد واژه مهدی به مفهوم خاص مُنْجی درباره امام دوازدهم حضرت حجت بن الحسن علیه السلام، بازتابی از باور شیعیان امامی اثناعشری به مهدویت دوازدهمین و آخرین امام است. این باور، در میانه و اواخر غیبت صغری به آگاهی جمعی و بروز اجتماعی رسید (منتظری مقدم، ۱۳۹۸: ۸۳-۱۰۲)؛ اما پیشینه و پشتوانه فکری آن به عصر حضور باز می گشت و کاملاً متأثر از روایات نبوی بود. بر این اساس، کاربرد مهدی درباره امام دوازدهم در عصر حضور، محدود به محافل و مواضع نقل و ثبت روایات و به شدت تقیه آمیز بود؛ گرچه بعداً در دوران غیبت، مهدی مشهورترین لقب امام دوازدهم شد.

قائم نیز برگرفته از روایات نبوی و لقبی مشهور برای امام دوازدهم بود. پیشتر گذشت که قائم و مهدی، در مفهوم عام درباره همه امامان و در مفهوم خاص درباره منجی به کار می رفتند. کاربرد خاص قائم، ناظر به «قیام» عدل گسترانه در زمین، مهم ترین مسئولیت بیان شده در احادیث نبوی برای مهدی بود؛ البته شرایط سخت شیعیان و شدت انتظار آنان برای ستم زدایی از زمین، سبب می شد تا ایشان درباره منجی، احتمالاً بیش از مهدی، از لقب قائم بهره گیرند. اکنون گفتنی است که کاربردهای غیردقیق و به هم آمیخته لقب ها در مفاهیم عام و خاص، نیز ادعای نقش های جداگانه برای آنها (که در مبحث پیشین گذشت)، این سؤال را برمی انگیزد که آیا قائم و مهدی، یک تَنْد (؟). بنابه گزارشی، امام جواد علیه السلام به این سؤال عبدالعظیم حسنی، به صراحت پاسخ مثبت داد (صدوق، ۱۳۶۳: ۳۷۷).

روایات نبوی بسته به تفاوت مخاطبان و شرایط، گوناگون بودند. در یکی از پرشمارترین روایات بازتاب دهنده کاربرد مهدی درباره امام دوازدهم، پس از ذکر اسامی علی، حسن و حسین، ثَمَّ امام بعدی از نسل حسین و نهمین ایشان، قائم و مهدی، معرفی شدند. در نقلی از این حدیث، به روایت امام صادق علیه السلام از پدرانش از رسول خدا ﷺ، با عبارت تَاسِعُهُمْ باطنهم... و هو قائمهم، اذعان شد که امام دوازدهم، نهمین فرزند از تبار حسین علیه السلام و پنهان و قائم امامان خواهد بود (نعمانی، ۱۴۲۲ق: ۷۳؛ طبری، ۱۴۱۳ق: ۴۵۴؛ جوهری، بی تا: ۱۰).

در نقلی دیگر، رسول خدا ﷺ عبدالرحمن بن سمره را به امامت علی و حسنین ﷺ و سپس نه امام از نسل حسین ﷺ، رهنمون شد و فرمود: «نهمین امام از فرزندان حسین، قائم امت من (تاسعهم قائم امتی) است که زمین را پُر از عدل خواهد کرد...» (صدوق، ۱۳۶۳: ۲۵۷). همین سخن را رسول خدا ﷺ در معرفی امامان به عبدالله بن مسعود فرمود (همان: ۲۶۱-۲۶۲). همچنین پیامبر ﷺ خطاب به عبدالله بن عباس امامان پس از خود را علی، حسن و حسین ﷺ و نه امام از نسل حسین معرفی کرد که نهمین آنان، قائم اهل بیت و مهدی امت ایشان است که پس از غیبتی طولانی، ظهور، و زمین را آکنده از عدل خواهد کرد (همان: ۲۵۷-۲۵۸).

دو مورد از این روایات را امام رضا ﷺ از پدرانش از رسول خدا ﷺ نقل کرد. بنا به یک روایت، امامان، علی، حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین ﷺ و نهمین ایشان، قائم از فرزندان ایشانند؛ ... تاسعهم القائم من ولدی (همان: ۲۶۰). در دیگری، نهمین ایشان، با دو واژه قائم و مهدی وصف شده است: تاسعهم قائمهم و مهديهم (همان: ۲۶۱). همچنین عبارت تاسعهم قائمهم را سلمان فارسی از زبان رسول خدا ﷺ با نقل ماجرای درباره کودکی امام حسین ﷺ گزارش کرد (همان: ۲۶۲) و در روایتی از امام باقر ﷺ بازتاب یافت (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱، ۵۳۳).

افزون بر این، در روایاتی با تصریح به دوازده تن بودن امامان، بدون ذکر نام هیچ یک از ایشان (همان: ۵۳۴) و یا صرفاً با ذکر نام نخستین امام (علی بن ابی طالب ﷺ)، به «قائم» و «مهدی» بودن آخرین آنان اذعان شد (صدوق، ۱۳۶۳: ۲۵۹، ۲۸۰ و ۲۸۲). پیداست که این گونه روایات با بیان نکردن نام همه امامان، در مقایسه با دیگر موارد می توانست کمتر حساسیت را و تقیه آمیز باشد؛ چنان که بنابر نقلی از امیرمؤمنان ﷺ، یک بار هنگامی که شخصی از رسول خدا ﷺ درباره امامان پرسید، حضرت آنان را دوازده تن دانست و در پاسخ به پرسش دوباره آن شخص از این که آن امامان کیانند، بر سر علی دست گذاشت و او را اولین، و مهدی را آخرین امام شناساند؛ ... أولهم هذا وآخرهم المهدي... (همان: ۲۶۰).

روایات نبوی، ویژگی های مهدی را نیز می شناساند. یکی از مهم ترین ویژگی ها، غیبت بود و روایات مهدویت و غیبت، توأمان نقل و در کتاب هایی زیر عنوان الغیبة ارائه می شد. بر پایه برخی از این روایات:

مهدی پس از غیبت و دچار شدن مردم به حیرت، همچون شهابی نورانی می آید و عدالت را می گستراند (صدوق، ۱۳۶۳: ۲۸۶-۲۸۷).

ناگفته نماند که در عصر حضور، ادعای مهدویت و غیبت برخی از اشخاص (با انکار مرگ آنان)، به پیدایش فرقه‌هایی در مذهب تشیع انجامید؛ مانند ادعای شماری از کیسانیه دربارهٔ محمدبن حنفیه (که پیشتر بررسی شد)، ناووسیه دربارهٔ امام صادق علیه السلام، اسماعیلیه خالصه دربارهٔ اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام و واقفه دربارهٔ امام کاظم علیه السلام (نک: نوبختی، ۱۳۵۵ق: ۶۷-۸۱؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۷۹-۸۹). این ادعاها، انحراف آمیز؛ اما بازتابی از پیشینهٔ کهن کاربرد مهدی و اصالت اندیشهٔ مهدویت در مذهب تشیع بود.

پس از عصر حضور نیز تا این زمان، هم چنان عنوان مهدی در میان فریقین کاربردهای متعدد و نسبتاً فراوان داشته؛ اما پایاترین کاربرد اعتقادی مبتنی بر روایات نبوی، به حضرت حجت بن الحسن علیه السلام، آخرین امام اثنا عشریه، اختصاص یافته است که می‌توان آن را مهم‌ترین کاربرد و «برونداد» (خروجی) عصر حضور به شمار آورد.

نتیجه‌گیری

«مهدی» در عصر حضور، در دو مفهوم به کار می‌رفت: یک لغوی و عام دربارهٔ هدایت - شدگان الهی؛ دو اصطلاحی و خاص دربارهٔ منجی موعود. روایات نبوی در هر دو کاربرد، نقش اساسی داشتند؛ البته نقش روایات در کاربرد اصطلاحی مهدی، بسیار شناخته شده‌تر است. این دو کاربرد در آغاز متمایز بودند؛ اما با گذشت زمان، به هم آمیخته و خلط شدند. مهدی در مفهوم لغوی و عام دربارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، نیز دربارهٔ شماری از حاکمان (خلفا) کاربرد یافت. کاربرد مزبور در مراحل نخست، که کاملاً عام بود و شامل بر هیچ ادعایی بیش از هدایت یافتگی نمی‌شد، در مقایسه با کاربرد اصطلاحی منجی کمتر واکنشی را برمی‌انگیخت. این کاربرد با تأثیرپذیری از روایات، گاهی به مفهوم اصطلاحی می‌آمیخت و به عدل‌گستری، مشخصهٔ منجی، اشاره داشت. همچنین در مواردی، امید - ونه، اعتقاد - کاربران را بازتاب می‌داد. کاربران، که از عامهٔ مردم بودند، بر پایهٔ آگاهی اجمالی به روایات - و نه، آگاهی دقیق - امید داشتند که فردی که مهدی می‌خواندند، همان موعود عدالت‌گستر در زمین باشد.

تأکید بر قیام عدل گسترانندهٔ مهدی و بیان ویژگی‌ها و نام‌ونشان‌های وی در روایات نبوی، این بستر را فراهم می‌کرد تا در برخی از قیام‌های شیعی، سخن از مهدی به میان آید. در قیام مختار (۶۶-۶۷ق)، واژهٔ مهدی دربارهٔ محمدبن حنفیه در مفهوم لغوی به کار رفت. این کاربرد، پس از وفات محمدبن حنفیه (سال ۸۱ق)، با ادعای غیبت و انتظار ظهور وی توأم شد و

به نخستین مهدی‌انگاری مصطلح و آشکار انجامید.

ادعای مهدویت در قیام محمد بن عبدالله بن الحسن (۱۴۵ق) نمونه‌ای برجسته بود. هم مدعیان و هم منکران مهدویت وی، به روایات نبوی توجه داشتند. بر پایه روایات متواتر نبوی، مهدی، همان رسول خدا ﷺ است. در برخی روایات منتسب و جعلی، پدر مهدی نیز همان پدر پیامبر ﷺ، عبدالله، معرفی شد. این افزوده از سوی مدعیان مهدویت محمد بن عبدالله حسنی، مطرح و درباره سومین خلیفه عباسی تکرار شد. افزون بر این، لکنت زبان محمد بن عبدالله حسنی به مهدی تعمیم یافت. هم‌چنین منکران با استناد به روایات، کشته شدن وی را پیش از پیروزی و عدل‌گستری نپذیرفتند. در این میان، برخی نیز او را صرفاً با امید (رجاء) به این‌که همان موعود در روایات باشد، مهدی خواندند.

کاربرد مهدی در مفاهیم لغوی و اصطلاحی درباره برخی از خلفای عباسی تداوم یافت. این عنوان ابزاری برای قدسی‌سازی خلافت بود. در این باره، نقش روایات نبوی بسیار مهم و برای جعل‌کنندگان و سوسه‌انگیز بود. در مجلس خلیفه منصور، جاعلی بی‌پروا به پیامبر ﷺ نسبت داد که نام مهدی «محمد بن عبدالله» است. نیز «سقاج، منصور و مهدی»، از اهل بیت شناسانده شدند.

کاربرد مهدی اصطلاحی درباره امام دوازدهم، در عصر حضور، مبتنی بر روایات نبوی و متأثر از شرایط نقل آنها بود. روایاتی که نام همه امامان را در بر نداشت، کمتر تقيه‌آمیز بود. در این دوران، ادعای مهدویت و غیبت برخی از اشخاص، پیشینه کهن کاربرد مهدی را بازتاب می‌داد. در این میان، پایاترین کاربرد مبتنی بر روایات نبوی، مختص به آخرین امام اثناعشریه شد.

منابع

۱. ابن ابی الحدید، فخرالدین ابوحامد عبدالحمید (۱۳۸۷ق)، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بی‌جا: دار احیاء الکتب العربیة، دوم.
۲. ابن ابی شیبۀ، عبدالله الکوفی (۱۴۰۹ق)، مصنف فی الأحادیث والآثار، تحقیق: سعید اللحام، بیروت: دارالفکر.
۳. ابن اثیر، مجدالدین مبارک (۱۳۶۴)، النهایة فی غریب الحدیث، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۴. ابن اعثم کوفی، احمد (۱۴۱۱ق)، الفتوح، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالأضواء.
۵. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۶۳)، کمال الدین وتمام النعمة، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم:

- مؤسسة النشر الإسلامی .
۶. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۷ق)، *الأمالی*، قم: مؤسسة البعثة .
۷. ابن بابویه، محمد بن علی (بی تا)، *من لایحضره الفقیه*، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية، دوم .
۸. ابن حماد، نعیم المروزی (۱۴۱۴ق)، *الفتن*، تحقیق: سهیل زکار، بیروت: دارالفکر .
۹. ابن حنبل، احمد (بی تا)، *مسند*، بیروت: دارصادر .
۱۰. ابن حیون تمیمی، نعمان بن محمد بن منصور بن احمد (بی تا)، *شرح الأخبار*، تحقیق: سید محمد حسینی جلالی، قم: مؤسسة النشر الإسلامی .
۱۱. ابن سعد، محمد (۱۴۱۰ق)، *الطبقات الكبرى*، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمية .
۱۲. ابن عساکر، علی بن الحسن (۱۴۱۷ق)، *تاریخ مدینة دمشق*، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالفکر .
۱۳. ابن عنبه، سید احمد بن علی (۱۳۸۰ق)، *عمدة الطالب*، تصحیح: محمد حسن آل الطالقانی، نجف: المطبعة الحیدریة .
۱۴. ابن قتیبه دینوری، عبدالله (۱۴۱۰ق)، *الإمامة والسیاسة*، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالأضواء .
۱۵. ابن قتیبه دینوری، عبدالله (۱۹۹۲م)، *المعارف*، تحقیق: ثروة عکاشة، قاهره: الهيئة المصرية العامة .
۱۶. ابن قولویه، جعفر بن محمد (۱۴۱۷ق)، *کامل الزیارات*، تحقیق: جواد القیومی، بی جا: مؤسسة نشر الفقاهة .
۱۷. ابن کثیر، اسماعیل (۱۴۰۷ق)، *البدایة والنهاية*، بیروت: دارالفکر .
۱۸. ابن ماجة، محمد بن یزید (بی تا)، *سنن ابن ماجة*، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقي، بیروت: دارالفکر .
۱۹. ابن منظور، محمد (۱۴۱۶ق)، *لسان العرب*، تصحیح: امین محمد عبدالوهاب و محمد صادق العبدی، بیروت: دار احیاء التراث العربی .
۲۰. ابن نعمان، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق)، *الارشاد*، تحقیق: مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحیاء التراث، قم: المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید .
۲۱. ابن هشام، عبدالملک (بی تا)، *السيرة النبوية*، تحقیق: مصطفى السقا، ابراهیم الیاری و

- عبدالحفیظ شلیبی، بیروت: دارالمعرفة.
۲۲. ابوالفرج اصفهانی، علی بن الحسین (بی تا «الف»)، *الأغانی*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۳. ابوالفرج اصفهانی، علی بن الحسین (بی تا «ب»)، *مقاتل الطالبیین*، تحقیق: سیداحمد صقر، بیروت: دارالمعرفة.
۲۴. ابوداود سجستانی، سلیمان (۱۴۱۰ق)، *سنن ابی داود*، تحقیق: سعید محمد اللحام، بیروت: دارالفکر.
۲۵. اربلی، علی بن عیسی (بی تا)، *كشف الغمة*، بیروت: دارالأضواء.
۲۶. ازدی، یزید بن محمد (۱۴۲۷ق)، *تاریخ الموصل*، تحقیق: احمد عبدالله محمود، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۲۷. اشعری قمی، سعد بن عبدالله (۱۳۶۰)، *المقالات والفرق*، تصحیح: محمد جواد مشکور، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۸. امینی، عبد الحسین (۱۳۹۷ق)، *الغدیر*، بیروت: دارالکتب العربی.
۲۹. بحرانی، سیدهاشم (۱۴۲۱ق)، *غایة المرام*، تحقیق: العلامة السید علی عاشور، قم: بی نا.
۳۰. بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۱ق)، *صحیح البخاری*، بیروت: دارالفکر.
۳۱. بستوی، عبدالعلیم عبدالعظیم (۱۴۲۰ق)، *المهدی المنتظر فی ضوء الأحادیث والآثار الصحیحة*، مکه: المكتبة المکیة.
۳۲. بغدادی، احمد بن علی (۱۴۱۷ق)، *تاریخ بغداد*، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۳۳. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷ق)، *أنساب الأشراف*، تحقیق: سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دارالفکر.
۳۴. بیهقی، ابراهیم بن محمد (۱۴۲۰ق)، *المحاسن والمساوی*، تحقیق: عدنان علی، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۳۵. ترمذی، محمد بن عیسی (۱۴۰۳ق)، *سنن الترمذی*، تحقیق: عبدالرحمن محمد عثمان، بیروت: دارالفکر.
۳۶. جعفریان، رسول (۱۳۷۸)، *تاریخ سیاسی اسلام*، قم: نشر الهادی.
۳۷. جوهری، أحمد بن عبیدالله (بی تا)، *مقتضب الأثر*، قم: مكتبة الطباطبائي.
۳۸. حاکم نیشابوری، ابی عبدالله (بی تا)، *المستدرک علی الصحیحین*، بیروت: دارالمعرفة.
۳۹. خزاز قمی، علی بن محمد (۱۴۰۱ق)، *کفایة الاثر*، تحقیق: السید عبداللطیف الحسینی، قم:

انتشارات بیدار.

۴۰. دارمی، عبدالله بن الرحمن (۱۳۴۹ق)، *سنن الدارمی*، بعناية: محمد احمد دهمان، دمشق: مطبعة الاعتدال.

۴۱. دوست قرین، فاطمه؛ زمانی محجوب، حبیب (۱۳۹۳ش)، «واکاوی ماهیت قیام نفس زکیه»، *فصل نامه تاریخ* (دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات)، شماره ۳۳.

۴۲. ذهبی، شمس الدین محمد (۱۳۸۲ق)، *میزان الاعتدال*، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت: دارالمعرفة.

۴۳. ذهبی، شمس الدین محمد (۱۴۱۳ق)، *تاریخ الاسلام*، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی.

۴۴. ذهبی، شمس الدین محمد (۱۴۱۳ق)، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق: شعيب الأرناؤوط، بیروت: مؤسسة الرسالة.

۴۵. روحی امیرآبادی، علیرضا (۱۳۸۵ش)، «مهدویت از دیدگاه اسماعیلیان و قرمطیان»، *فصل نامه تاریخ اسلام* (دانشگاه باقرالعلوم)، دوره ۷، شماره ۲۷.

۴۶. شاهرخ، سیدعلاءالدین (۱۳۹۱ش)، «بررسی گفتمان گرایش به مهدویت در جنبش کیسانیه»، *فصل نامه مشرق موعود*، دوره ۶، شماره ۲۳.

۴۷. شوشتری، محمدتقی (۱۴۲۲ق)، *قاموس الرجال*، قم: مؤسسة النشر الإسلامی.

۴۸. صادقی، مصطفی (۱۳۸۹)، *تحلیل تاریخی نشانه های ظهور*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۴۹. صاوی، محمد اسماعیل (بی تا)، *شرح دیوان جریر*، قاهره: مطبعة الصاوی.

۵۰. صفری فروشانی، نعمت الله؛ برادران، رضا (۱۴۰۰ش)، «فرآیندشناسی تاریخی باورمندی مسلمانان به نام مهدی از آغاز تا پایان عصر حضور»، *فصل نامه انتظار موعود*، دوره ۲۱، شماره ۷۲.

۵۱. طبرانی، سلیمان بن احمد (۱۴۰۴ق)، *المعجم الکبیر*، تحقیق: حمدی عبدالمجید، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

۵۲. طبری، محمد بن جریر (بی تا)، *تاریخ الأمم والملوک*، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: روائع التراث العربی.

۵۳. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۳ق)، *دلائل الامامة*، قم: مؤسسة البعثة.

۵۴. عسکری، سیدمرتضی (۱۴۱۰ق)، *معالم المدرستین*، بیروت: مؤسسة النعمان.

۵۵. غالب (فرزدق)، همام بن (۱۴۰۷ق)، *دیوان الفرزدق*، تحقیق: علی فاعور، بیروت: دارالکتب العلمية.
۵۶. غنوی، امیر (۱۳۹۱ش)، «آموزه‌های مهدویت در کلام رسول خدا ﷺ»، *فصل‌نامه مشرق موعود*، دوره ۶، شماره ۲۴.
۵۷. فسوی، یعقوب بن سفیان (۱۴۰۱ق)، *المعرفة والتاریخ*، تحقیق: اکرم ضیاء العمری، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۵۸. فقهی‌زاده، عبدالهادی؛ صادقی، سیدجعفر (۱۳۹۳)، «نقش عباسیان در جعل و تحریف روایات مهدوی»، *فصل‌نامه مشرق موعود*، شماره ۲۹.
۵۹. قرائتی، حامد؛ فرمانیان آرانی، مهدی (۱۳۹۳ش)، «گونه‌شناسی کارکردی مفهوم مهدویت با تکیه بر گزارشات تاریخی»، *فصل‌نامه مشرق موعود*، دوره ۸، شماره ۳۰.
۶۰. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۳)، *الکافی*، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الإسلامية.
۶۱. گروه نویسندگان (۱۴۱۱ق)، *معجم أحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشرف*، اشراف: علی الکوثرانی، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية.
۶۲. گنجی، محمد بن یوسف (۱۳۶۲)، *البيان فی أخبار صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشرف*، تهران: دار احیاء تراث أهل البيت ع.
۶۳. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار*، بیروت: مؤسسة الوفاء.
۶۴. مدرسی طباطبایی، سیدحسین (۱۳۸۶)، *مکتب در فرآیند تکامل*، ترجمه: هاشم ایزدپناه، تهران: انتشارات کویر.
۶۵. مقدسی، مطهر بن طاهر (بی‌تا)، *البدء والتاریخ*، بور سعید: مکتبه الثقافة الدينية.
۶۶. مقدسی، یوسف بن یحیی (۱۳۹۹ق)، *عقد الدرر فی أخبار المنتظر*، تحقیق: عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره: مکتبه عالم الفكر.
۶۷. منتظری مقدم، حامد (۱۳۹۱)، *امیر المؤمنین و ملوک، دوازده و دو فرهنگ*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ع.
۶۸. منتظری مقدم، حامد (۱۳۹۸)، «رهیافتی نوبه تاریخ پیدایش تشیع اثناعشری: شکل‌گیری به هنگام»، *تاریخ اسلام در آینه پژوهش*، شماره ۴۷.
۶۹. منقری، نصر بن مزاحم (۱۳۸۲ق)، *وقعة صفین*، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قاهره: المؤسسة العربية الحديثة.

۷۰. نعمانی، محمد بن ابراهیم (۱۴۲۲ق)، *الغیة*، تحقیق: فارس حسون کریم، قم: انوار الهدی.
۷۱. نوبختی، حسن بن موسی (۱۳۵۵ق)، *فرق الشیعة*، تصحیح: سید محمد صادق آل بحر العلوم، نجف: المكتبة الرضویة.
۷۲. نیشابوری، ابوالحسین بن الحجاج (بی تا)، *صحیح مسلم*، بیروت: دارالفکر.
۷۳. یزدانی احمدآبادی، علی (۱۳۹۷ش)، «درآمدی بر جوهره چیستی و چرایی مهدویت در زبیده»، *فصل نامه مشرق موعود*، دوره ۱۲، شماره ۴۵.

